

یک آجر لعابدار چندرنگ از ایران غربی

نوشته علی موسوی
ترجمه سپیده سعیدی*

نمونه‌های بین‌النهرینی دارد. ردیف پرها به صورت یک در میان زرد و سفید هستند. بدن سفید است اما در میانه پشت، رنگ سبز به کار رفته است. کل این نقشمایه روی زمینه‌ای سبز رنگ خودنمایی می‌کند (شکل ۲).

با اینکه انتساب این آجر به محل مورد ذکر با تردید روبه‌رو است اما به راحتی می‌توان با بررسی نشانه‌شناسی نقشها، آن را در میان نقشمایه‌هایی که تاکنون از این منطقه شناخته شده قرار داد.

نشانه‌شناسی

نقشمایه مربوط به موجودی تخیلی با بدن گاونربالدار با سرانسانی به وفور در نقش برجسته‌های آشوری به چشم می‌خورد (برای مثال رید (Reade) ۱۹۸۳، ص ۶، لوح ۶ و ص ۱۹، لوح ۱۷ شامل دو مثال از خورساباد و نیمرو). این شکل در آشور بسیار مرسوم بود. همانند دیگر موجودات تخیلی بالدار، نمونه‌های یادمانی به دست آمده از نیمرو و به خصوص خورساباد در قصر سارگن دوم متعلق به قرن ۸ ق.م شاهدهی بر این مدعا به شمار می‌رود (همان). این نقشمایه بر روی پلاک زیویه نیز مشاهده می‌شود (گدار Godard، ۱۹۵۰، شکل ۲۵؛ گیشمن Ghishman، ۱۹۶۶، شکل ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹). متأسفانه امروزه این قطعات که متعلق به دو پلاک تزیینی از جنس طلا هستند، در موزه‌ها و مجموعه‌های شخصی پراکنده شده‌اند. بر روی هر کدام از پلاکها در شش ردیف، گروهی از نقوش نشان داده شده‌اند که تنها ۵ ردیف از آنها باقی مانده است (شکل ۳). قطعات موزه تهران و موزه هنر متروپولیتن (Metropolitan)، برای قطعه موجود در مؤسسه شرق‌شناسی شیکاگو نگاه کنید به کنتور (Kantor) ۱۹۶۰، لوح ۱).

دو نوع اسفنکس روی پلاک بازسازی شده توسط هلن کنتور به چشم می‌خورد، یکی از آنها مونث و دیگری بسیار شبیه نقشمایه موجود بر روی آجر بوکان است (شکل ۳، ردیف الف. پ. ث). مهمترین عنصر این نقشمایه نحوه تزیینات تاج آن است؛ اسفنکس نقش شده در ردیف الف شاخ و تاجی بر سر دارد که به نوعی با تاجهایی که بر سر گاو مردهای آشوری دیده می‌شود، قابل مقایسه است (پرو (Parrot) ۱۹۶۹، ص ۲۹، شکل ۳۰؛ رید، لوح ۲). اما

این اشیاء با وجودی که از بافت خود جدا شده‌اند، ارزش مطالعات باستان‌شناسی را دارند و نباید اجازه داد به فراموشی سپرده شوند. بنابراین از همان زمان عده‌ای زحمت بازسازی و تعیین هویت نسبی آنها را به جان خریدند. پیر آمیه (۱۹۸۶، ص ۲۳).

در میان اشیایی که به تازگی از قاچاقچیان در تهران ضبط شده، آجرهای لعابدار سالم یا قطعاتی از آنها وجود دارد که احتمال می‌رود از تپه قلاچی واقع در نزدیکی بوکان در استان آذربایجان به دست آمده است (شکل ۱). داستان این کشفیات به سال ۱۹۸۵ که یک هیأت باستان‌شناسی شروع به حفاری در این محل نمود، برمی‌گردد. غیر از ۳ پاراگراف کوتاه در روزنامه‌ها هرگز گزارش دیگری از این کاوش چاپ نشد: «معبد متشکل از یک تالار اصلی است که در واقع قلب یک مجموعه مذهبی به شمار می‌رود. در شرق این تالار چند برج استحکامی به دست آمده است. همچنین یک دروازه اصلی و چند اتاق ضمیمه به دژ کشف شدند. سطح داخلی دیوارهایی که روی پی سنگی ساخته شده‌اند، با آجرهای لعابداری که دارای تزییناتی به شکل اسفنکس، گریفون و گلها است، پوشیده شده است. یک استل سنگی نیز با ابعاد ۱/۵۰×۱/۸۰ سانتیمتر توسط باستان‌شناسان کشف شده که روی آن یک کتیبه ۱۳ سطری به زبان آرامی نوشته شده است.»^۱

هنگام معرفی اشیاء یافت شده در نشریه سازمان میراث فرهنگی عکس یکی از این آجرها همراه توصیفی بسیار کوتاه از مکانی که تصور می‌رود این آجر متعلق به آنجاست چاپ شد.^۲

آجر

بیشتر آجرهای یافت شده از تپه قلاچی، همانند آجر مورد بحث در این مقاله، به شکل مربعی هستند که تزییناتی به شکل نقوش دایره‌ای با قطر ۱۰ تا ۱۵ سانتیمتر روی آنها نقش شده است. یک طرف این آجر [آجر مورد بحث] لعابدار است و گاونربالداری را با سرانسانی، با ریش ولی بدون سیل نشان می‌دهد. بر روی سر او کلاهی مخروطی شکل و شاخدار قرار گرفته و موهایش در پشت گردن جمع شده است. این نقشمایه شباهت زیادی با

نشان می‌دهد. بدن و بالهای آن به رنگ زرد روی زمینه سبز-آبی نقش شده و خطوط کناره نقش و نیز سر آن با رنگ سیاه مشخص شده است (آمی، ۱۹۷۴، ص ۲۸۲، لوح ۱۱۸، شماره ۲۱۸۵). همچنین این نقشمایه روی قطعه‌ای از یک لوح آهکی به شکل دیو-عقربی بالدار با سه ردیف پر روی بالهای آن، در یک لایه عیلامی-نو متعلق به اوایل قرن ۷ ق.م به دست آمده است (کانال (Canal)، ۱۹۷۶، ص ۸۴، شکل ۱۴).

دیگر آجرهای لعابدار از تپه قلاچی

آجر مورد بحث از نظر شکل گامرد نقش شده و تاجش همسانی بسیاری با یک گروه دیگر از آجرهای لعابدار با سبکی دقیقاً مشابه دارند. این آجرهای چند رنگ دارای نقوش حیوانی و گیاهی هستند (شکل ۴). این آجرها در سالهای ابتدایی دهه ۱۹۸۰ به بازار نشاء عتیقه کشورهای غربی راه یافتند. احتمالاً این آجرها نیز متعلق به بوکان باشند.

بر روی نخستین آجر از این گروه (شکل الف ۴)، یک گاو مرد با تاجی نیم‌دایره‌ای سفید روی زمینه سبز رنگ مجسم شده است. بالهای او شامل پرهایی یک در میان به رنگ زرد و سفید است. حالت جانور، سبک و رنگهای به کار رفته در آن نشانگر شباهت کامل این آجر با آجرهای بوکان است.

دومین آجر (شکل ب ۴) که یک تکه از آن مفقود شده، شیری بالدار با سر انسانی تاجدار را نشان می‌دهد که شاخه‌های آن زرد و بقیه قسمتهای تاج، آبی و سبز است. بدن آن به رنگ زرد و سفید روی زمینه سبز نقش شده است. این شکل ترکیبی در هنر آشور از ابتدای هزاره اول ق.م و همچنین در هنر اورارتویی شناخته شده است. نمونه‌هایی شبیه به این مورد در نقاشیهای دیواری تل‌احمر (برسیب) متعلق به قرن ۸ ق.م به دست آمده است (برای مثال پرو، ۱۹۶۹، ص ۱۳).

این نقشمایه در میان پلاکها، پیکرکهای مفرغین و نقاشیهای دیواری فرهنگ اورارتو نیز بسیار متداول بود. اما تاج نمونه‌های آشوری و اورارتویی متفاوت است. تاج اورارتویی معمولاً به صورت مطبق با ردیفهای متعدد نمایان شده که در بالا به یک گوی ختم می‌شود (واندنبیگ (VandenBerghe) و دومیر (De Meyer)، ۱۹۸۲، ص ۳۸، لوح ۱۱۱، ۸۵، ۱۱۵؛ پیونترفسکی، ۱۹۶۹، ص ۲۷، شکل ۱۲ و لوح ۱۱)، در صورتی که در نمونه‌های آشوری تاجی پرده‌دار دیده می‌شود که ریشه در ایران غربی دارد، چرا که این گونه تاج در نقش برجسته‌های لولوبیها متعلق به هزاره سوم ق.م نقش شده است (واندنبیگ، ۱۹۸۳، ص ۲۱، شکل ۱). این نوع تاج بعدها توسط هخامنشیان اقتباس شد. بر روی دو آجر دیگر (شکل ت و پ؛ ۴؛ ت ۴ اکنون در توکیو است) یک گاونر و یک بز کوهی نقش شده است. سبک آنها بسیار شبیه حیوانات روی آجرهای لعابدار دروازه ایشثار در بابل و کاخ داریوش در شوش است، اما با این وجود با آنها تفاوتهایی نیز دارد.

نقوش روی ردیف ب و ث (ردیف بالا در قسمت پایین) تاج شاخدار مخروطی شکل، درست همانند اسفنکس بوکان، بر سر دارند (شکل ۲).

یکی از قدیمترین نموده‌های تاج بر روی مهرهای استوانه‌ای آشوری به هزاره دوم ق.م تعلق دارد (مالوان (Mallowan)، ۱۹۶۶، ص ۲۴۶) که در واقع ریشه در شاخه‌های دوره بابل قدیم دارند که آن هم می‌توانسته در اصل نوعی آرایش مو بوده باشد (پرو، ۱۹۶۰، ص ۲۷۳ شکل ۳۳۹ و ۳۴۰، پرو، ۱۹۶۹، ص ۸۹ شکل ۹۸۵).

بر روی آجربوکان همان عناصر تریبونی وجود دارد که بر روی پلاک زیویه دیده می‌شوند. این عناصر در عین اینکه بسیار متأثر از نقوش آشوری هستند، شباهتهایی را نیز با نمونه‌های اورارتویی دارند (بارنت (Barnett)، ۱۹۵۶).

هلن کنتور چهار مکتب هنری را برای پلاک زیویه پیشنهاد کرده است: نخست، هنر مانایی با مشخصات آشوری، دوم هنری با ریشه اورارتویی اما براساس نمونه‌های کهن آشوری. خانم کنتور مکتب سوم را شامل نمایی از عناصر هنر غربی با ریشه مصری و مکتب چهارم را سکایی توصیف می‌کند (کنتور، ۱۹۶۰، صص ۱۲-۱۳). او به صورت مستقیم به عناصر بومی اشاره نمی‌کند اما دومین مکتب هنری پیشنهادی او براساس شواهد، در واقع مکتب هنری بومی این منطقه است که تحت تأثیر عناصر اورارتویی در مملکت مانا به کار گرفته می‌شود. این مکتب نقش مهمی را در هنر فلزگری منطقه بازی می‌کند. خانم کنتور به شباهت پلاک زیویه با نقشمایه‌های آجرهای لعابدار شوش اشاره نمی‌کند.^۲

با وجود این که کنتور تاریخی برای پلاک زیویه پیشنهاد نمی‌کند، اما وی برای تمام این گروه از عناصر هنری تاریخ قرن ۷ و ۸ ق.م را ذکر می‌کند. (همان، صص ۸-۶) و پلاک زیویه را یک شیء اورارتویی معرفی می‌کند. «تقریباً تمام مدارک موجود پیشنهاد می‌کنند، که این پلاک یکی از نمونه‌های هنر طلاسازی اورارتویی است» (همان، ص ۱۴).

بالهای گامرد منقوش روی آجر متعلق به تپه قلاچی قابل مقایسه با بالهای گریفون نقش شده بر روی آجر لعابدار متعلق به دوره عیلامی-نو از شوش است که همانند آجر بوکان و نمونه موجود در مجموعه توکیو با رنگهای زرد و سفید روی زمینه سبز نقش شده است (نانابه، ۱۹۸۳). این آجرها یک صحنه پیشکشی را مجسم می‌کنند که بر روی دیوار نصب می‌شده و در قسمت افقی با نقوش گریفونها و گاو مردها تزیین شده و در میان صحنه، نقوش گیاهی مسبک وجود دارد (آمی، ۱۹۶۶، ص ۴۶۹، شکل ۳۹۵-۴۰۰). سبک مشابهی از گیاهان سه شاخه آن بر روی پلاک زیویه نیز به چشم می‌خورد اما نقوش روی این پلاک مسبکتر هستند. پیرآمیة آجرهای لعابدار را متعلق به آخر قرن ۸ و اوایل قرن ۷ ق.م می‌داند که با این حساب همزمان با پلاک زیویه خواهند بود. نمونه‌های مشابهی روی یک استوانه از سنگ آهک متعلق به دوره عیلامی-نو از شوش به دست آمده که دیو-عقرب بالدار را

اورارتویی، ایشیونی و منوآ به دره اوشنو-سولدوز هستند (ولون Vanloon) (۱۹۷۵). کمی بعد، به دنبال این دوره، دوران شکوفایی حسنلو که حفار آن را لایه III B می‌داند، آغاز می‌شود (دایسون، همانجا، ص ۱۱۰). در همان زمان یک سلسله استقرار بومی با معماری شاهانه توسط اورارتوها در کشور مانا پایه‌گذاری می‌شود. حفار حسنلو دوره III B را شامل یک قلعه اورارتویی و متعلق به میانه قرن ۸ ق.م می‌داند (دایسون و ماسکارلا (Muscarella)، ۱۹۸۹، ص ۲۱). تاریخی نیز برای آغاز ساخت آن در ابتدای قرن ۸ ق.م پیشنهاد شده است (همانجا). در حال این تاریخگذاریها بیانگر یک استقرار پیش از پایان قرن ۸ ق.م یعنی هنگام لشکرکشیهای بزرگ آشوریها در منطقه دریاچه اورمیه است. نخستین استقرار در تپه زیویه نیز تاریخی نزدیک همین تاریخ اما کمی جدیدتر را دارد که توسط کاوش علمی دایسون در این تپه بین ۶۰۰ و ۷۵۰ ق.م تعیین شده و از سوی محققان دیگر از جمله بومر (Boehmer)، یانگ (T.C. Young)، و ماسکارلا پذیرفته شده است (نگاه کنید به ماسکارلا، ۱۹۷۷، ص ۲۱۳).

لشکرکشیهای سارگن دوم بین سالهای ۷۱۶ و ۷۱۴ ق.م به شمال غرب ایران باعث کم شدن نفوذ و قدرت اورارتوها در این منطقه شد. وی در جریان این لشکرکشیها (به خصوص لشکرکشی هشتم)، سران مانایی را بر ضد دولت اورارتو و قدرت در حال تولد ماد که متحد روسای اول پادشاه وقت اورارتو بود شوراند (لاکن بیل (Lucken bill)، ۱۹۲۷، صص ۷-۸).

در متون تاریخی متعلق به قرن ۷ و ۸ ق.م به این نکته اشاره شده که مردم این منطقه دایما متحد یکی از این دو قدرت بزرگ زمان، آشور در غرب و یا اورارتو در شمال و شمال غرب بودند (لوین (Levine)، ۱۹۸۷، ص ۲۳۱). در حقیقت بوکان که بدون شک در قلمرو کشور مانا قرار داشته است (یانگ، ۱۹۶۷، ص ۱۵)، می‌توانسته مرکزی برای ارتباطات هنری و فرهنگی در این عصر بوده باشد.

با این پیش‌زمینه، تپه فلاچی می‌تواند به‌عنوان یک محوطه استقرار مانایی و نیز مکانی برای تلاقی فرهنگهای مختلف منطقه در میان راه زیویه-حسنلو، همزمان با دوران شکوفایی حسنلو III B در نظر گرفته شود، اگر تاریخ کاهش نفوذ قدرت اورارتو در منطقه اطراف دریاچه اورمیه را بعد از ۶۵۰ ق.م بدانیم (کرویل (Kroil)، ۱۹۸۹، صص ۱۶۹-۱۵۷)، بنابراین آغاز زمان حضور این قدرت در این منطقه را که نزدیک یک قرن به طول انجامید، می‌توان در میانه قرن ۸ ق.م در نظر گرفت. با این وجود، عناصر سبکی موجود بر روی آجر لعابدار، نشانگر تاریخی جدیدتر یعنی اواخر قرن ۸ و اوایل قرن ۷ ق.م و همزمان با دوران شکوفایی هنر عیلامی نو هستند.

نتیجه‌گیری

با وجود عدم آگاهی درباره بافت باستان‌شناختی و محل کشف

دو آجر دیگر از این گروه دارای نقش متفاوتی هستند (شکل ج و ث ۴). روی آجر ث ۴ یک پرنده شبیه عقاب با رنگ سفید روی زمینه سبز-آبی نقش شده است. با وجود اینکه این نقش در شوش روی اشیاء وارد شده از باکتریا، در هزار دوم ق.م به‌دست آمده (برای مثال نگاه کنید به آمیه، ۱۹۸۶، ص ۲۸۷، شکل ۱۰۸)، اما در کل این نقشمایه در دوران پیش از هخامنشیان بسیار نایاب است. (با وجود این نگاه کنید به میچیزاده، ۱۹۹۲، ص ۱۳۲، ردیف ۲). آخرین آجر دارای تزئین گیاهی به‌شکل یک گل چهار گلبرگی است. مرکز این گل با رنگ سیاه و دور آن یک حلقه با رنگ سفید نقاشی شده و دوباره این قسمت توسط حلقه دیگری به‌رنگ زرد احاطه شده است. این نقش به‌صورت یک گل چهار پره‌ای سفید است که روی زمینه سبز-آبی نقش شده و بسیار شبیه نقش آجر لعابدار دیگری متعلق به تپه فلاچی است (نگاه کنید به جلد [نشریه] میراث فرهنگی، شماره ۲، ۱۹۹۱).

همچنین تزئینات دیوار در تپه فلاچی شبیه به نقاشیهای دیواری کاخ-معبدهای شمالی اورارتو هستند، همانند کاخ-معبده آرین-برد (Arin-Berd) که نزدیک ایروان در ارمنستان واقع است و توسط آرگیشتی پسر منوآ در قرن ۸ ق.م ساخته شده است (بیوتروفسکی، ۱۹۶۹، لوح ۸ و ۹ و ۱۰).

گرچه کاربری دقیق و طریقه چیدمان و کار گذاشتن آجرها روی دیوارها مشخص نیست اما می‌توان آنها را با آجرهای لعابداری که در تزئینات معماری شوش در دوره عیلامی نو به‌کار رفته است نیز مقایسه کرد (آمیه، ۱۹۶۷، ص ۳۱، شکل ۲).

گاهنگاری

به‌صورت خلاصه، از نظر نشانه‌شناسی مجموعه تزئینات این آجرهای لعابدار شامل عناصری است که در دوره درگیریهای آشوری-اورارتویی حدود قرن ۸ ق.م در این منطقه متداول بوده است. تاریخگذاری دقیق باستان‌شناسانه آجرهای بوکان با مشکلات زیادی روبه‌رو است، چرا که گزارش حفاری محوطه چاپ نشده، اشیاء به‌طور مستقیم مورد پژوهش و بررسی قرار نگرفته‌اند و نیز اینکه توضیحی درباره لایه‌نگاری و معماری محوطه وجود ندارد. با این وجود تنها امکان یک رهیافت باستان‌شناسانه وجود دارد و آن مقایسه این محوطه با محوطه‌های مجاور است که به‌خوبی مطالعه و لایه‌نگاری شده‌اند و داده‌های آنها در چهارچوب تاریخی تفسیر شده است.

کاوشهای تپه حسنلو در دره سولدوز روشن ساخته که ساختمانهای دوره IV B در اثر یک آتش‌سوزی بزرگ پس از یک درگیری در حدود اواخر قرن ۹ ق.م نابود شده است (دایسون (Dyson)، ۱۹۸۹ا، ص ۱۰۹، براساس جدیدترین مطالعات) که نشانگر یک حمله نظامی به منطقه جنوب دریاچه اورمیه در حدود ۸۰۰ ق.م است. کتیبه‌های اورارتویی که در مناطق اطراف دریاچه اورمیه به‌دست آمده‌اند، بیانگر حملات نظامی ۲ تن از شاهان

بوده که در این برهه زمانی در داخل قلمرو اورارتو قرار داشته است. سبک و نشانه‌شناسی آجرها نشانگر نفوذ هنر آشوری اورارتویی از یک سو و هنر عیلامی از سوی دیگر است. مکان و تاریخ دقیق ساخت این آجرها را در آینده بهتر و مطمئن‌تر می‌توان شناسایی کرد. این امر نه تنها از طریق مطالعه دقیق خود آجرها بلکه با پژوهش درباره کتیبه یافت‌شده و کل محوطه باستانی فلاپیچی امکان می‌یابد.

درباره آن از پیش سخن گفت.

۲- نگاه کنید به کابلی ۱۹۹۱، ص ۳۲. نگارنده کاوشگر این محوطه نیست ولی مختصراً چگونگی کشفیات را بیان می‌کند.

۳- این نقوش در توبراق قلعه هم دیده می‌شوند پیوتروفسکی (Piotrovsky) (۱۹۶۹، لوح ۴۱).

۴- این نقشمایه در تمام خاورمیانه حتی تا دریای اژه متداول بوده است و اشیایی از یونان و ایتالیا به‌دست آمده‌اند که حاصل این نقوش هستند (ماکسول - هیسلوب (Hyslop - Maxwell)، ۱۹۵۶). همچنین در مناطق دیگر و از جمله لرستان نیز این نقشمایه به‌دست آمده است. پیر آمیه نوشته‌ای راجع به یکی از سیتولها به نام «سیتول گذار de Godard situle» دارد که روی آن موجودات تخیلی کلاه شاخدار به‌شکل کلاهخود مخروطی بر سر دارند (آمیه، ۱۹۷۶، ص ۴۶-۴۵، شکل ۳۰).
۵- عدم آگاهی نگارنده ناشی از کمبود اطلاعات و نیز عدم امکان دیدن اشیاء و یا عکس آنها و همچنین وجود نداشتن گزارش دقیق از حفاری محل است.

Amiet, P., 1966, *Élam, Auvers-sur-Oise*.

Amiet, P., 1967, "Éléments émaillés du décor architectural néo-élamite", *Syria*, vol. 44, pp. 27-46.

Amiet, P., 1972, *Glyptique susienne, des origines à l'époque des perses achéménides*. Mémoires de la Délégation Archéologique en Iran, Mission de Susiane, vol. XLIII, Paris.

Amiet, P., 1976, *Les antiquités du Laristan*, Paris.

Amiet, P., 1986, *L'âge des échanges inter-iraniens. 3500-1700 avant J.C.*, Paris.

Barnett, R.D., 1956, "The Treasure of Ziwiye", *Iraq*, vol. XVIII, pp. 111-116.

Canal, D., 1976, "Note sur un fragment de carreau décoré", *Cahiers de la Délégation Archéologique Française en Iran*, vol. 6, pp. 83-91.

Dyson, R.H., 1963, "Archaeological Scrap: Glimpses of History at Ziwiye", *Expedition*, vol. 5, pp. 32-37.

Dyson, R.H., 1989, "Rediscovering Hasanlu", *Expedition*, vol. 31, Nos. 2-3, pp. 3-10.

Dyson, R.H., 1989a, "The Iron Age Architecture at Hasanlu: An Essay", *Expedition*, vol. 31, Nos. 2-3, pp. 107-127.

Dyson, R.H., et O.W. Muscarella, 1989, "Constructing the Chronology and Historical Implications of Hasanlu IV", *Iran*, vol. 27, pp. 1-27.

Ghirshman, R., 1966, *Persia From the Origins to Alexander the Great, The Arts of Mankind*, London.

Godard, A., 1950, *Le Tresor de Ziwiye*, Haarlem.

Kantor, H.J., 1960, "A Fragment of a Gold Appliqué from Ziwiye", *Journal of Near Eastern Studies*, Vol. XIX, No. 1, pp. 1-14.

Kroll, S., 1984, "Urartu Untergang in anderer Sicht", *Istanbul Mitteilungen*, vol. 34, pp. 151-179.

Levine, L.D., 1987, "The Iron Age", in F. Hole, ed., *The Archaeology of Western Iran, Settlement and Society from Prehistory to the Islamic Conquest*, Washington D.C., pp. 229-

آجر لعابداری، با مثالهایی که بیان کردیم می‌توان نتیجه گرفت که این اثر نمونه‌ای از آجرهای لعابداری چند رنگ بوکان است که به مجموعه‌داران فروخته شده است. همچنانکه حفاری رسمی در تپه فلاپیچی نیز منجر به کشف تعداد زیادی از این آجرهای لعابداری شده است. درحال حاضر امکان نسبت دادن این آجرها به این محوطه بیشتر از هر جای دیگر است. بی‌شک این آجرها تزئین‌کننده دیوارهای یک بنای مانایی (قصر؟ معبد؟ قصر-معبد؟)

پی‌نوشت‌ها

این مقاله ترجمه‌ای است از:

A. Mousavi, 1994, "Une brique à décor polychrome de L'Iran occidental (VIII e S.A.V.J.-C.)", *Studia Iranica*, XXIII, pp. 7-18.

۱- روزنامه کیهان، چهارشنبه ۱۲ مارس ۱۹۸۵ (۲۱ اسفند ۱۳۶۴). این محوطه پیش از رسیدن باستان‌شناسان توسط حفاران غیر مجاز غارت شده و تعدادی از آجرهای لعابداری به یک مجموعه‌دار ژاپنی فروخته شده بود. یکی از آنها که سالمتر از بقیه است روی جلد کاتالوگ ک. تانابه (K. Tanabe) به نام حیوانات در هنر شرق باستان توسط موزه شرق باستان در توکیو چاپ شده است (۱۹۸۳) (تصویر ت.۴).

اسل خرد شده تا حدودی خوانده شده و یک قطعه از آن که گم شده بود بعدها در میان اشیاء ضبط شده از قاچاقچیان پیدا شد (نگاه کنید به کابلی ۱۹۹۲ ص ۲۴) اما به دلیل عدم انتشار مطالعات انجام شده نمی‌توان

کتابشناسی

کابلی، م. ع.؛ ۱۳۶۹ (۱۹۹۱). «بررسی آثار قبل از اسلام در مجموعه بازیاخته». میراث فرهنگی، ش ۳-۴، صص ۳۳-۲۴.

کابلی، م. ع.؛ ۱۳۷۰. «بررسی آثار پیش از اسلام در مجموعه بازیاخته». میراث فرهنگی، ش ۵، صص ۲۵-۲۰.

250.

Luckenbill, D.D., 1926, *Ancient Records of Assyria and Babylonia*, vol. 2, Chicago.

Majidzadeh, Y., 1992, "The Arjan Bowl", *Iran*, vol. 30, pp. 131-144.

Mallowan, M.E.L., 1966, *Nimrud and Its Remains*, 2 vols., London.

Maxwell- Hystop, K.R., 1956, "Urartian Bronzes in Etruscan Tombs", *Iraq*, vol. XVIII, pp. 150-167.

Muscarella, O.W., 1977, "'Ziwiye' and Ziwiye: Forgery of a Provenience", *Journal of Field Archaeology*, vol. 4, Number 2, pp. 197-219.

Parrot, A., 1961, *Sumer. L'Univers des formes*. Paris.

Parrot, A., 1969, *Assur. L'Univers des formes*, Paris.

Porada, E., 1965, *The Art of Ancient Iran*, New York.

Piotrovsky, B.B., 1969, *Ourartou*, Genève.

Reade, J., 1983, *Assyrian Sculpture*, London.

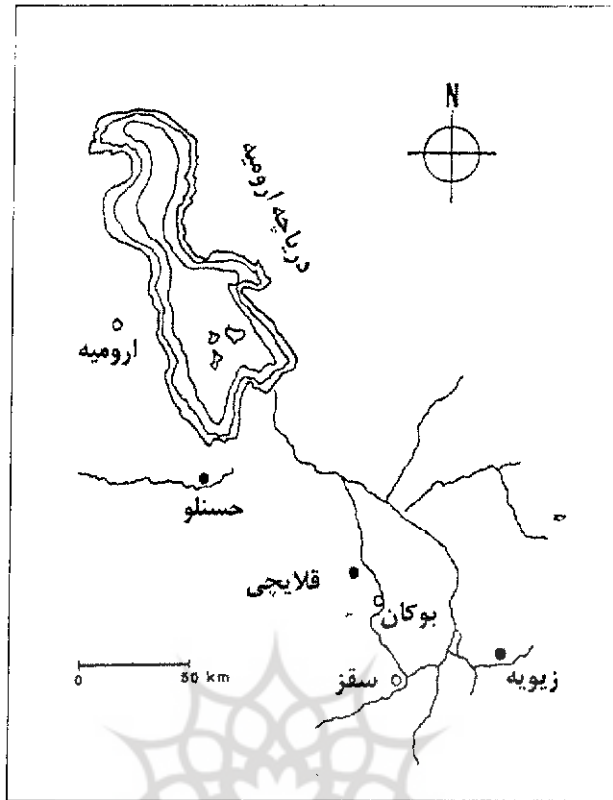
Tanabe, K., 1983, *Animals in the Arts of the Ancient Orient*. Catalogue of the Ancient Orient Museum, Tokyo.

Vanden Berghe, L., 1983, *Reliefs rupestres de l'Iran ancien*, Gent.

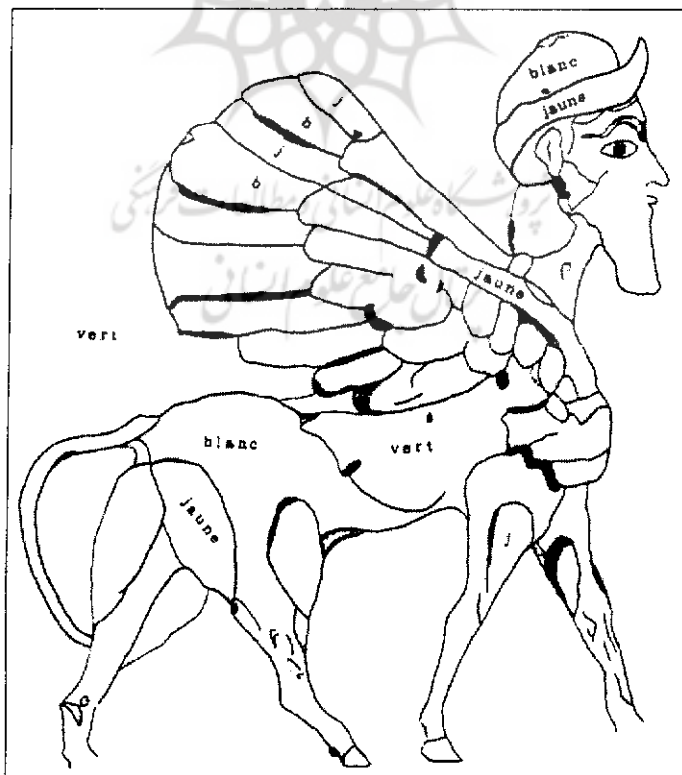
Vanden Berghe, L., et L. De Meyer, 1982, *L'Urartu, een vergeten cultuur uit het bergland van Armenie*, Gent.

Van Loon, M.N., 1975, "The Inscription of Ishpuini and Meinua at Qalatgah, Iran", *Journal of Near Eastern Studies*, vol. 34, no. 3, pp. 201-207.

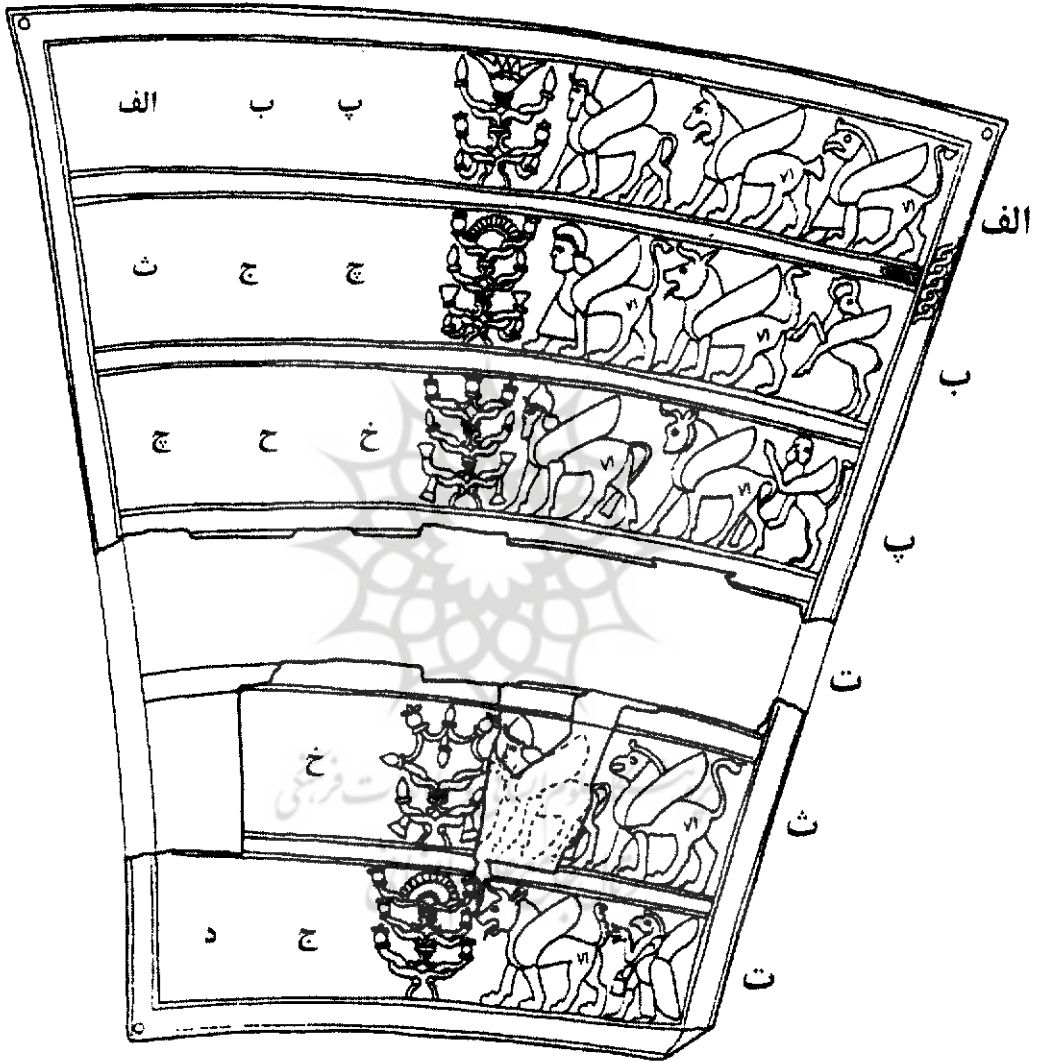
Young, T.C., 1967, "The Iranian Migration into the Zagros", *Iran*, vol. 5, pp. 11-34.



تصویر ۱- شمال غرب ایران و منطقه دریاچه ارومیه



تصویر ۲- نقش مایه گاو - مرد بالدار بر آجر بوکان
سبز (v)vert، سفید (b)blanc، زرد (j)jaune؛



تصویر ۳- لوح زیویه، قطعاتی در تهران و نیویورک (کتور، ۱۹۶۰، تصویر ۲)



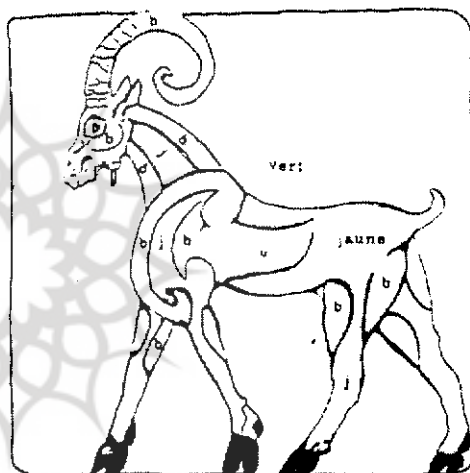
الف



ب



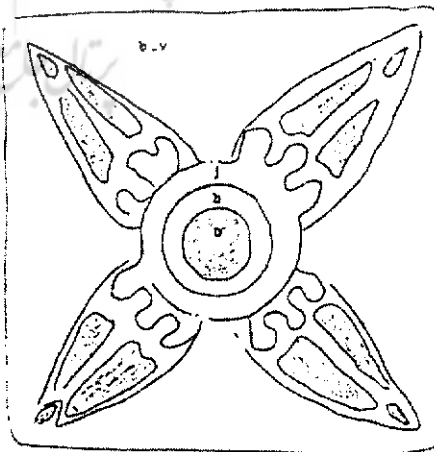
پ



ت



ث



ج

تصویر ۴- طرحهایی از مجموعه‌های هنری در پاریس و توکیو از سال ۱۹۸۰ (از مجموعه‌داران گرفته شده است)
سبز (v)؛ سفید (b)؛ زرد (jaune)؛